



ولی‌اله صفری‌نظامی

■ **شغل نظامی را دوست داشت**

من و آقا ولی‌اله نسبت خانوادگی داشتیم. ایشان پسر خاله پدرم بودند لذا یکدیگر را می‌شناختیم. ابتدا که موضوع ازدواج ما مطرح شد، هنوز دانش‌آموز بودم. برای همین حدود یک‌سال طول کشید تا خواستگاری رسمی انجام شد. ایشان همان ابتدا به من گفت از نظر من می‌توانید درس خواندن را ادامه دهید اما خیلی موافق اشتغال من نبود و گفت دوست ندارم همسرم بیرون از خانه کار کند. در خصوص مسائل اعتقادی هم تأکید کرد من در زندگی به خدا توکل می‌کنم، به امامان معصوم و شهدا توسل می‌جویم. ایشان آنموقع در حال گذراندن دوره سربازی بود. بعد از اینکه دوره سربازی تمام شد، مدتی دنبال کارهای مختلف رفت تا اینکه چند ماه بعد از ازدواج خدمتگاری رسمی انجام شد و در پلیس راهور مشغول به کار شد. چون هم پدر من و هم پدر ایشان نظامی بودند، شغل نظامی را دوست داشت. البته پدرش عضو سپاه بود، حتی مدتی بحث رفتن به سپاه مطرح شد اما در نهایت تصمیم گرفت به نیروی انتظامی برود و کسی هم مخالف نبود چون هم خانواده من و هم خانواده ولی‌اله با اقتضات شغل نظامی آشنا بودیم، خودش هم علاقه‌مند بود.

■ **صبور و شجاع بود**

ولی‌اله از نظر اخلاقی خیلی خوب بود، خیلی مهربان و صبور بود. در مقابل شیطنت و شلوغ کردن‌های بچه‌ها نه تنها صبر داشت، بلکه خودش هم با آنها همراهی می‌کرد تا جایی که من به ایشان می‌گفتم بخشی از شیطنت زیادی بچه‌ها بخاطر رفتار شمامت. برای بچه‌ها وقت می‌گذاشت و با آنها هم بازی می‌شد، خیلی صبوری می‌کرد. علاوه بر صبوری که داشت خیلی هم شجاع بود، شجاعت انجام هر کاری را که با او محول می‌شد، داشت. پنج‌سال اول ازدواج را به خاطر گذراندن دوره آموزشی در مشهد بود. بعد هم حدود چهارسال تهران بود. سال‌هایی که در تهران مشغول به کار بود من در فریدن همراه با پدرم‌وادرشان زندگی می‌کردم تا اینکه خودش هم به اصفهان برگشت. ایشان که به اصفهان آمد، من هم به اصفهان رفتم و زندگی ما در این شهر شروع شد. مدتی در قسمت نوبو یعنی نیروهای ویژه بود اما بعداً به قسمت‌های دیگر رفت که من اطلاع دقیقی ندارم که چه قسمت‌هایی بود. بعد داشت. ایشان که به اصفهان اصفهان نبودند و من ساکن فریدن و در حال تحصیل بودم و مدام بین فریدن و اصفهان در رفت‌وآمد بودم که مشکلات خاص خودش را داشت و نبودن ایشان در کنار من هم بر آن مشکلات می‌افزود.

■ **یک پسر و ۲ دختر یادگاری از ولی‌اله دارم**

فرزند اول ما که به دنیا آمد ایشان حضور نداشت. آن روزها هم سختی‌های زیادی برای من داشت. ابتدا قرار شد نامش رامیم‌یگناریم که نام یکی از دوستان آقا ولی‌اله بود اما چون نام دایی شهیدش بهرام بود و مادر همسرم هم خوبی در این خصوص دیده بود در شناسنامه نامش را بهرام گذاشتم. فرزند دوم مادختر بود که نامش را اسمیرا گذاشت اما من نام فاطمه را انتخاب کردم و نام فرزند سوم را هم خودم انتخاب کردم که هانیه است.

■ **شب آخر لباس کهنه سربازی را تکه تکه کرد**

شب آخری که به خانه آمده‌بعد از ۱۳ رجب و روز پدر و پایان مراسم اعتکاف بود که دو تا از بچه‌ها هم در آن حضور داشتند. آقا ولی‌اله به دخترم فاطمه گفت امشب به خانه می‌آیم و شما اگر می‌توانی امشب هم کیک درست کن. دخترم فاطمه بیشتر اوقات کیک درست می‌کرد. دیر وقت بود که آمد.



**گفت‌وگوی «جوان» با خانواده شهید فراجا ولی‌اله صفری از شهدای فتنه امریکایی –صهیونی ۱۸دی ماه اصفهان**

# قبل از شهادت گفت: سربازی من هم به آخر رسید

■ **صفری خیل فرهنگ**

نمی‌توان به همین راحتی از این موضوع گذشت که اگر اعتراضی به معیشت و گرانی هم هست چرا باید ساعت ۸ شب را برای این اعتراضات در نظر بگیرند و از مردم بخواهند به خیابان بیایند یا کمی تفکر، مشخص می‌شود ریشه این آشوب‌ها کجاست و برنامه پشت این وقایع چیست؟! همسر شهید ولی‌اله صفری حق داشت که می‌گفت: «ما هم مشکلات اقتصادی و معیشتی داریم و به مشکلات موجود مثل گرانی اعتراض

## درد

همکاران پدرم می‌گویند در آن روز اغتشاشگران زیادی در محل حضور داشتند. همکار بابا، شهید محمد همتی جلو می‌آید و پدرم را سوار موتور می‌کند تا با هم برگردند. اما ناگهان اغتشاشگران موتور آنها را زمین می‌زنند و بعد هم برای من دعا می‌کردم و سوارم می‌کردند. اما ناگهان اغتشاشگران موتور آنها را زمین می‌زنند و بعد هم آن وحشیگری‌های داعش گونه‌شان را انجام می‌دهند

خیلی به جایگاه‌ایشان غیبه می‌خورد. یک بار هم به ما گفت که مشکلی برایش پیش آمده بود و سردار را در خواب دید و به او گفت نگران نباش. این مشکل تو حل می‌شود. خلاصه اینکه خیلی به ایشان ارادت و علاقه داشت.

■ **آرزوی شهادت داشت و به آن رسید**

از روز اول که اغتشاشات شروع شد، ایشان در آماده باش بودند. گاهی که به خانه می‌آمدند مرتب با ایشان تماس می‌گرفتند یا پیامک می‌زدند که مأموریتی یا کاری پیش آمده و از ایشان می‌خواستند به محل کار برود ولی‌اله هم عمل کرد و در اول وقت به محل کار رفت. پنج روز اول به خانه نیامد. بعد از پنج‌روز هم دیر وقت بود که به خانه آمد. حدود ساعت یک بعد از نیمه شب آمد و ظهر فردا هم به محل کار برگشت. بعد از آن هم این روند ادامه داشت یعنی یکی، دو شب در محل کار بود و یک روز هم به خانه می‌آمد. روز آخر حدود ساعت ۳بعد از ظهر تماس گرفت و گفت اگر می‌خواهید به خانه بابا بروید تا شب نشده، زودتر بروید چون برای امشب فراخوان دادند و ممکن است شلوغ شود. ما هم به خانه

■ **راهی که او نشانم داد...**

من تنها پسر شهید صفری هستم. من خاطرات بسیار خوبی با پدرم دارم، چه در اصفهان و چه در فریدن. ما با هم به کوه می‌رفتیم. گاهی اوقات هم چون پدرم کارهای دیگری غیر از شغل اصلی‌اش انجام می‌داد، مرا با خودش سر آن کارها می‌برد و در جمع دوستانش به ما خیلی خوش می‌گذشت. توصیه‌ها و راهنمایی‌های پدرم برای من و آینده‌ام بسیار مهم بود. من با احترام کامل به حرف‌های او، می‌خواهم راهی که او نشانم داد را ادامه دهم.

آخرین مرتبه ساعت یک شب ۱۷دی ماه بود که پدرم را بدرم و بعد ایشان برای انجام مأموریت به محل خدمت‌شان برگشتند.

■ **آرزو داشت که من فوتیالیست شوم**

همکاران پدرم می‌گویند در آن روز اغتشاشگران زیادی در محل حضور داشتند. همکار باباشهید محمد همتی جلو می‌آید و پدرم را سوار موتور می‌کند تا با هم برگردند. اما ناگهان اغتشاشگران موتور آنها را زمین می‌زنند و بعد هم آن وحشیگری‌های داعش گونه‌شان را انجام می‌دهند. پیام من برای کسانی که این کار را کردند، این است: پدر من و افرادی شبیه به او، هیچ گناهی نکرده بودند و هیچ نقشی در این اتفاقات نداشتند. بزرگ‌ترین آرزوی پدرم این بود که من یک فوتیالیست شوم و او واقعا تلاش زیادی برای این موضوع می‌کرد. من آرزوهای بزرگ و زیادی در کنار پدر داشتم.

■ ■ ■

■ **دختر شهید**

■ **آخرین خداحافظی و کیک کاکائویی**

می‌گویند دخترها بابایی هستند؛ یعنی تمام توجه و حرف‌های‌شان برای پدر است و بیشتر خواسته‌های‌شان را از او دارند. من هم همین‌طور بودم. من چهار روز بود که او را ندیده بودم و شب قبل از رفتن به اعتکاف به او زنگ زدم تا خداحافظی کنم و بگویم ببخشید که اذیتش کردم و حلامم کند. همان شب که مصادف با ولادت امام‌علی(ع) و روز پدر بود، به او تبریک گفتم. وقتی داشتم گریه می‌کردم، پدرم با آرامش گفت: «گریه ندارد.» و بعد از من خواست که همان شب برایش یکی از آن کیک‌های کاکائویی خوشمزه‌ام را درست کنم تا با ما هم بخوریم و من هم برایش درست کردم. اگر پدرم یک بار دیگر از در خانه وارد شود، اولین چیزی که به او می‌گویم این است: «خیلی خوش آمدی! چرا اینقدر دیر آمدی؟»

■ **جگر ما را اسوزانند**

از اینکه پدرم به آرزویش یعنی شهادت رسید خوشحالم اما این موضوع جگر ما را می‌سوزاند. آنها با پدر من خیلی بدرفتاری کردند و حق نداشتند این کارها را کنند. پدرم مستحق این برخورد نبود. آنها پدرم را تنها گیر آوردند و چند نفری به او حمله‌ور شدند و فرصتی برای دفاع ندادند. به گفته همزمانش، پدرم ۵دقیقه ایستادگی کرد و با آنها جنگید، حتی از باقی شهدا محافظت کرد. من از آنها شکر می‌کنم که این کار را کردند می‌پرسم: چرا چنین کاری کردید؟ آنها به زودی به سزای اعمال‌شان خواهند رسید.

■ ■ ■

■ **دختر شهید**

■ **آخرین شب با پدر**

من دختر دیگر شهید ولی‌اله صفری هستم. کلاس سوم هستم و مدرسه قرآنی فدک درس می‌خوانم. شب‌های قبل از شهادت، با پدرم برای خرید وسایل مورد نیازمان بیرون رفتیم. شمی دیگر هم دیر خوابیدیم چون پدرم دیر به خانه آمد. سسعی می‌کردیم دیر بخوابیم که وقتی بابا به خانه می‌آید او را ببینیم. صبح روز بعد، وقتی از اتاق بیرون آمدم، متوجه شدم پدرم به محل کار رفته‌است. از مادرم پرسیدم بابا کجاست، گفت سر کار. دلم سوخت چون نتوانسته بودم با او خداحافظی کنم.

■ **دلم برایت تنگ شده!**

اگر بتوانم بابا را ببینم، به او می‌گویم: «بابا خوش به حالت! دعا می‌کنم جایت خوب باشد.» پیش دوستانی باشی که دوست‌شان داشتی. کنار شهید حاج احمد کاظمی باشی.» آرزو می‌کنم اسام زمان (عج) هر چه زودتر ظهور کند و پدرم هم با او بیاید. پدرم خیلی دوست داشت که حضرت ظهور کند تا همه غم‌ها و گریه‌ها تمام شود و در آخر می‌گویم: بابا چرا رفتی؟ دلم برایت خیلی تنگ شده، پدر عزیزم.

### جدول

		۲			
		۹	۴	۱	
۴	۵				
			۳		
			۱	۳	
			۶		
					۶
				۱	
				۵	
					۳
			۹	۸	

### جدول سودوکو

**ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که**

**در هر ردیف، ستون و مربع‌های**

**کوچک سه‌درسه فقط یک‌بار**

**به کارروند.**

## جدول کلمات متقاطع

■ **پاسخ جدول شماره ۷۵۳۱**

ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی
ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب
ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ
ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت
ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث
ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج
خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح
د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ
ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د
ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ
ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر
س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز
ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س
ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش
ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط
ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ
غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع
ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ
ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف
ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق
گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک
ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ
ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن
ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی
ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا
پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب
ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ
ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت
ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث
ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج
خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح
د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ
ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د
ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ
ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر
س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز
ش	ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س
ص	ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش
ض	ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص
ط	ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض
ظ	ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط
ع	غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش	ص	ض	ط	ظ
غ	ف	ق	ک	گ	ن	ی	ا	ب	پ	ت	ث	ج	ح	خ	د	ذ	ر	ز	س	ش					